

## احوال و آثار حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی

دکتر هوشنگ رأفت

در عالم مسیحیت هرگاه نامی از پولس (Paul) حواری به میان می آید همگان خاطره کوشش ها و سفرهای تبلیغی و تبشیری وی را به آسیای صغیر و یونان و سرانجام به رم و شهادت قهرمانانه او و پطرس رسول را به یاد می آورند. گرچه او در ابتدا از مخالفین آئین نوخاسته مسیح بود و حتی به عزم مباحثه و احتجاج با پیروان حضرت مسیح عازم فلسطین گردید و لکن بالمآل به ردای ایمان آراسته شد و در صف اول رهبران آن آئین جای گرفت.

در تاریخ امر بدیع شخصیت والا و بی نظیر و افسانه ای حاجی میرزا حیدرعلی اصفهانی تداعی کننده حیات و فعالیت های پولس حواری است چه که او هم در مدت نیم قرن یا افزون تر سرتاسر شهرهای ایران و نیز ترکستان و قفقاز و شام و مصر و سودان را درنوردید و در اکثر بلاد به تشویق یاران و تقویت بنیه ایمانی آنان پرداخت و همچنین زبان به تبلیغ و تبشیر گشود و در نزد طبقات مختلفه از افراد عادی و عامی تا بزرگان و روحانیون و رؤساء دولتی اقامه دلیل و برهان در اثبات حقایق امر بدیع نمود. بارها به زندان افتاد و دچار آزار و ضرب و شتم معاندین و مبغضین شد. سالها عمر را در سرگونی و زندان و در غربت گذراند ولی در همه احوال صابر و شاکر بود و در ایمان و ثبوتش در امر الهی خللی وارد نگشت. گرچه به ظاهر به رتبه شهادت نرسید ولی در حقیقت و معنی به شهادت قلم اعلی در حالت حیات به مقام شهادت فائز شد.<sup>۱</sup> در بغداد و ادرنه و عکا به

زیارت محبوب عالم فائز و مفتخر گردید و پس از عروج روح قدسی جمال ابهی از عالم ادنی بر عهد و میثاق قویم ثابت و مستقیم ماند و با همت و شهامت بی نظیری در خدمت امر پای فشرد و باعث سرور قلب دوستان حق و تشویقشان به قیام به خدمت و تبلیغ بود. در سال‌های آخر حیات مجاور حرم کبریا شد و در دامنه کوه کرمل مأوی گزید. زائرین و مجاورین او را «فرشته کرمل» لقب دادند زیرا خصائل و صفات فرشته آسایش همه را مجذوب و مفتون خویش می‌ساخت.

شایسته ذکر است که نه تنها احباً مجذوب صفات و کمالات حاجی میرزا حیدر علی بودند بلکه رجال و نفوس خارجی نیز که وی را ملاقات کرده‌اند هر یک به نحوی تحت تأثیر شخصیت روحانی و فکری مشاوریه قرار گرفته‌اند. از آن جمله مستشرق معروف ادوارد ج. براون انگلیسی که در سال ۱۸۸۸ م. در شهر اصفهان یکی دو ساعت ایشان را در منزل یکی از احباً دیده و شرح این ملاقات را در طی خاطرات سفرش در کتاب یک سال در میان ایرانیان نوشته، از وقار، هیمنه و سائر خصوصیات میرزا تعریف کرده است.<sup>۲</sup> همچنین در سودان سردار معروف انگلیسی ژنرال گوردن (General Gordon) حاکم و فرمانروای آن منطقه مسحور شخصیت والای ایشان گشته بود که بعداً اشاره‌ای بدان خواهد شد.

### تاریخ مختصر حیات حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

نام والد ایشان میرزا حسین اصفهانی بود که به واسطه تبعّر در دبیری و فضل و کمال به عنوان منشی والی کرمان منصوب شد و ساکن آن شهر گردید. در آن دیار رفته رفته در سلک ارادتمندان حاجی محمد کریم خان کرمانی مشهور، رهبر گروهی از مکتب شیخیه درآمد و سپس منشی او شد. در سال‌های اولیه اقامت در کرمان فرزندش میرزا حیدر علی در اصفهان بود ولی پس از چندی همراه یکی از دوستان پدر از راه یزد به کرمان رفت و تحت پرورش و تعلیم او قرار گرفت و بالطبع در منزل حاج محمد کریم خان رفت و آمد داشت و بعضی از خدمات مرجوعه او را انجام می‌داد. پس از چهار سال به اصفهان برگشت ولی چون شیفته حاج محمد کریم خان شده بود مجدداً به کرمان رفته و مثل سابق در دستگاه او وارد شد.

رفته رفته با رشد فکری و مشاهده بعضی حالات و سکنات خان کرمانی که آثار خوف و ضعف نفس و تزلزل و اضطراب از آن مشهود بود در ارادتش نسبت به مشاوریه فتور حاصل شد چه که آن حالات را با ادعای بزرگ او به عنوان «رکن رابع» مخالف می‌دید. همچنین دعوی علم به کیمیای او را لغو و باطل یافت چه که به دفعات شاهد از بین بردن مقادیر زیاد طلا در حین مشاقتی و سعی به دست یافتن به کیمیا بود زیرا فلزات گرانبها از طلا و نقره را با اختلاط ادویه آتش می‌زد و ضایع می‌نمود.<sup>۳</sup> در چند مسأله فقهی و کلامی نیز که نظریات جدیدی اظهار کرده بود به واسطه مواجهه با مخالفت شدید علماء و عوام مجبور به «عقب‌نشینی» و استرداد عقیده و نظر خود شد! خلاصه با توجه به نکات فوق و ملاحظه رفتار ناپسند و «تدلیسات نفسانیّه»<sup>۴</sup> مشاوریه، در ایمان و اعتقاد میرزا حیدر علی جوان نسبت به حاج محمد کریم خان کرمانی تزلزل حاصل شد و سرّاً مایل به فرار و گریز از آن محیط بود

تا آنکه با راضی کردن پدرش به اصفهان مراجعت کرد.

پس از آن چندی به تفکر و تمعن در معانی و مفاهیم بیانات شیخ اجل و سید کاظم رشتی در مورد قرب ظهور موعود پرداخت و دائماً در فکر و طلب و مجاهده بود و برای این منظور به مدت سه سال در چند شهر (شیراز، طهران و مشهد مقدس) به سیر و سفر مشغول شد. با هر نفسی معاشرت کرد و در هر مجلسی وارد شد و خدمت هر مدعی ارشادی رسید. ولی افسوس که به قول خودش «جمیع ابواب را بسته یافت و کلّ را مدعی بلا یثنه شناخت»<sup>۵</sup> و لذا به اصفهان برگشت.

شبی در باغی که به وجود جمعی از رؤسای روحانی و رهبران مذهبی آراسته بود به مناسبتی صحبت از ظهور حضرت اعلیٰ به اسم «باب» شد. حاجی میرزا حیدر علی ذکر نمود که این شخص دو اشتباه بزرگ نمود و لذا به کلی افکار و مقاصدش جاری نشد و محو و معدوم گردید. یکی مخالفتش با دولت و دیگری با ملت. خوب بود اقلّاً با یکی موافقت می نمود تا جمعیتی جمع می نمود. شخصی در نهایت ادب در پاسخ گفت این «اشتباه» را همه انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین هم کرده اند. حاجی از گفتار خود خجل و شرمند شد و دانست که گوینده بابی است گرچه به علت شدت تعصبات آن ایام هیچ کس ظاهراً ذکری از ایمان خود نمی کرد. باری، حاجی بنای معاشرت و مراوده را با آن شخص «بابی» گذاشت. در یکی از روزها هنگام عبور از میدان شاه اصفهان شاهد زجر و شکنجه پنج فرد از مؤمنین امر بدیع شد که در ظاهر معقول و «سید و ملا و تاجر» بودند که در نهایت صبر و وقار به بیان حال و اعتقادات خود پرداخته و از زجر و هلاک نمی هراسیدند. حاجی از مشاهده آن منظره و حالت مظلومیت و صبر و استقامت ایشان منقلب شد. بعدها در مورد آن واقعه نوشت: «دیدن آن قصه حزین پر غصه، که دیدم گوششان را به میخ دوخته اند و چوب می زنند و بسیاری را هم دیدم که کشتند، عالم ذرّ من بود که دیدم و قبول کردم»<sup>۶</sup>

حاجی نزد آن دوست محرم خود رفت و با حکمت با وی بنای مذاکره گذاشت. غالباً این ملاقات ها پس از نیمه شب و در سکوت و خلوت پس از خفتن اعضاء خانواده صورت می گرفت. گاهی برای تلاوت آیات به مطبخ رفته و شمعی در تنور روشن می کردند و با کمال احتیاط کتب و الواح را در پرتو ضعیف شمع تلاوت می نمودند. باری، پس از تحری کامل و مطالعه دلائل و براهین امر بدیع به فوز ایمان نائل گشت و سرور و بهجتی بی پایان یافت. به علت تعصبات شدید و ضدیت عامه بر حسب اشاره مؤمنین قدیم برای احتراز از ایجاد فتنه و آشوب دشمنان با کمال حکمت و احتیاط رفتار می کرد و لکن گه گاه سرکشی شعله ایمان و شور و شوقش چنان بود که قادر بر ستر و کتمان نبود. از آن جمله یک بار در جواب یکی از اتباع حاج محمد کریم خان با حرارت از حقانیت امر دفاع کرد و پاسخ متقن و قاطع ارائه نمود. از آن گذشته نامه ای به پدر (میرزا حسین خان) نوشت و در آن از دلائل اثبات ظهور جدید به عنوان قائم و مهدی موعود ذکر کرد و از آیات قرآنی بر حقیقت امر حضرت باب استشهد نمود ولی به قول خودش «حیف، جناب والد از مفازة تقلید و سرداب تقیید وهم قدم بیرون نگذاشتند و اقوال عوام کالانعام و دلائل او هن از بیوت عنکبوتیه جناب خان را گمان حصن متین فرمودند...»<sup>۷</sup> مختصر چهار پنج مراسله بین حاجی و والدش ردّ و بدل شد و

حتی برای مباحثه و مذاکره حضوری پدر و پسر به نائین که بین یزد و اصفهان واقع است رفتند. در مجلسی با نهایت حکمت ولی شجاعت در حضور عده‌ای حاجی استدلال به حقایق امر بدیع کرد. چون محیط را غرض آلود و جمع را آشفته و منقلب دید از تالار خارج شده و یک ماه در نائین پنهان زیست تا سرانجام به اصفهان رجوع کرد و رابطه‌اش با پدر قطع گردید.

در آن ایام اکثر اوقات در خدمت بعضی از اصحاب و یاران اولیّه من جمله جناب زین المقرّبین بود. برای تلاوت آیات و مناجات و صحبت‌های امری غالباً به خارج شهر و محلات بعیده می‌رفتند و شاد و مسرور بودند. ضمناً با کسانی که رائحه صفا از ایشان به مشام می‌رسید صحبت تبلیغی می‌کرد. همواره به زیارت آثار و کتب حضرت باب خصوصاً بیان فارسی شائق بود و از آن شخصاً دو نسخه نوشت و از تمعّن در آیات آن یقین نمود که ظهور من یظهره الله نزدیک است. و مکرّر ذکر می‌کرد که اگر حضرت اعلی ظاهر نشده بود کتب و بیانات شیخ مرحوم و سیّد مرحوم مصداق نداشت و همچنین است حال بیانات حضرت اعلی - که اگر ظهور من یظهره الله متصل به این ظهور نباشد آیات و الواح و بیّنات حضرت اعلی بلا مصداق و نتیجه است.<sup>۸</sup>

در آن اوقات ازل ظاهراً به نام مقتدای بابیان شهرتی داشت ولی چون به واسطه خوف و جبن همواره مخفی و پنهان از انظار بود کم‌تر مورد توجه قرار داشت و علی ای حال حاجی در این مورد صراحت می‌گوید:

«به ازل ارادت صمیمی قلبی نداشتم و می‌گفتم ازل غائب چه فرقی دارد با قائم غائب؟... علاوه، کلمات ازل آنچه مقتبس از آیات حضرت اعلی بود که آیات حضرت اعلی، اعلی اعلی است، و هرچه از خود او بود در حقیقت مهمل می‌دانست ولی وجدان خود را تکذیب می‌نمود... تا آنکه دو لوح مقدّس بشارتیه از جمال اقدس ابهی به افتخار حضرت زین المقرّبین و حضرت آقا محمد علی تنباکوفروش اصفهانی رسید. فانی را منجذب و فریفته بیانات مبارک نمود و چندی حضرت افغان حاجی میرزا سیّد محمد خال حضرت اعلی با کتاب مبارک ایقان که مسئول مأمول خود حضرت خال بود به اصفهان تشریف آوردند... فانی از زیارت کتاب مستطاب ایقان هزار مرتبه منجذب تر به بیانات مبارک جمال قدم شدم و صراحت بزرگواری و وحدانیت و فردانیت و قوت بیان و بنان و قدرت برهانسان را اول و اقدم معجزه و خارق عادت ذکر می‌نمود و بعضی خوش نداشتند.»<sup>۹</sup>

وقتی یکی از بابیان (ازلی) مدّعی شد که کتاب ایقان از آثار ازل است که حضرت بهاء‌الله آن را به اسم خود اشتهار داده‌اند، حاجی از قول آن مدّعی بی بصیرت و تمیز بسیار تعجب نمود و ذکر کرد: «صحبت بی معنی تر و واهی تر از این نیست و محال است. عبارات و کلمات ایقان سهل و متمتع است و کلمات ازل فصاحت و بلاغت ندارد...»<sup>۱۰</sup> و با کمال شوق به استنساخ کتاب ایقان که آن زمان به «رساله خالویه» شهرت داشت پرداخت.

رفته رفته فعالیت‌های تبلیغی حاجی باعث شهرت او شد و دوستان مسلمانانش از او کناره گرفتند.

وی تصمیم گرفت مدّتی را به اعتکاف بگذرانند و چهار ماه در مدرسه الماسیه به انزوا و تفکر و مطالعه کتب بیان و ایقان و قرآن و مثنوی مشغول شد ولی خود به زودی دریافت که «انزوا توخّش و عمر ضایع کردن است. باید در تحصیل رضای الهی و آگاهی خلق و دلالت و هدایتشان جانفشانی نمود و مراقب ظهور کلیّ الهی به اسم من یظهره الله جلّ جلاله بود.»<sup>۱۱</sup>

باری، حاجی هرچند قلباً برای زیارت حضرت بهاءالله که ساکن بغداد بودند مشتاق سفر به آن شطر بود ولی چون سید محمد اصفهانی و ملا رجب علی (قهیر) از هواداران ازل نیز در بغداد و کربلا مقیم بودند و از ملاقات آنها و تدلیسات شیطانی ایشان بیم داشت از این نیت منصرف شد و به جای آن مدّت ۵-۶ سال به سیر و سیاحت در شهرهای اصفهان، گلپایگان، بروجرد، خرّم آباد، عراق، همدان، کرمانشاهان، قزوین، زنجان، طهران، یزد، شیراز و سایر بلاد فارس پرداخت. این سفرها را پیاده و سواره در نهایت سختی ظاهری طیّ کرد ولی کمال سرور و نشاط روحی داشت و در همه جا از ظهور حضرت اعلی و نزدیکی قیام من یظهره الله مزده و بشارت می داد. در اثناء این مسافرتها مکرّر دچار زحمات و آزار و اذیت اعدا شد من جمله در بروجرد مدّتی به حبس افتاد تا به وساطت امام جمعه آزاد گشت. در همدان و سلطان آباد هم مورد هجوم دشمنان قرار گرفت و به سختی مضروب شد و به قول خودش «زیاده از اشتها زدند!» در شهر شیراز به زیارت مسجد تاریخی ایلخانی رفت و نیز از زیارت حضرت خال اکبر حاج سید محمد و بعضی اصحاب اوّلیه حظّ وافر برد. نکته جالب و مهمّ آنکه همه «منجذب و مقیم به محبّت و عشق جمال اقدس ارفع ابهی بودند و منتظر و مستبشر به ظهور من یظهره الله و از ازل ذکری نبود مگر بالتبع.»<sup>۱۲</sup> «مرحوم آسید عبدالرحیم اصفهانی از بیان فارسی و کتب حضرت اعلی به صراحت استخراج می نمود و احتجاج می کرد که موعود بیان حضرت بهاءالله جلّ جلاله است و ازل اسمی است بلارسم و جسمی است بلاروح و به این واسطه مردود بعضی بود.»<sup>۱۳</sup> همین آسید عبدالرحیم قبلاً جمال مبارک را در طهران زیارت کرده بود و با بصیرت معنوی پی به مقام عظیم ایشان برده و به عرفان نائل شده بود و «از ازل چیزی ندید.» به هر حال از شیراز عازم کازرون و بهبهان شد و باز گرفتار گردید ولی به واسطه وساطت پسر کلاتر که مجذوب حاجی شده بود و خود کلاتر که درویش مسلک بود آزاد شد. سپس به نیریز رفت و به دیدار اصحاب اوّلیه و بازماندگان شهدا نائل گشت و از استقامت و غیرت و شجاعت آنان درس فداکاری آموخت. آنگاه به سمت یزد حرکت کرد و از آنجا به کاشان و طهران سفر کرد. در پایتخت مدّتی نزد مرشد معروف آقا غلامرضا شیشه گر به نیت هدایت او تلمذ کرد و چون از ایمان او مأیوس گردید وی را ترک کرد. همچنین با حاجی محمد رحیم خان پسر حاجی محمد کریم خان کرمانی نیز ملاقات نمود و بحثهای فراوان در باره امر بدیع کرد. این مباحثات در حضور شاهزاده نواب عباس قلی میرزا انجام شد و سبب گردید که شاهزاده مزبور که تا آن زمان از ارادتمندان کریم خان بود دست از ارادت وی کشیده و نسبت به امر الهی و احبّاً محبّ گردید و به قدر قوه حمایت می نمود. زندگی و معیشت حاجی در طهران به سختی می گذشت و با کتابت و استنساخ کتاب با نهایت قناعت و گاه با آب و نان خالی ارتزاق می نمود.

بالاخره عزم حاجی برای سفر به بغداد جزم شد و همراه آقا میرزا اسدالله اصفهانی پای پیاده به راه افتاد. در راه با طبابت، رمالی و دعانویسی امرار معاش می‌کردند! در بین راه ماجراهای زیادی را شاهد بودند. من جمله در همدان با «تیمور شاه» نام علیّ اللّهی که خود را از ارادتمندان حضرت بهاءالله می‌شمرد آشنا شدند و با کمک او با مشایخ و سادات علیّ اللّهی در کرمانشاه و صحنه و کردند که غالباً از دوستداران امر بدیع بودند ملاقات کردند. از آن جمله سید برکت نامی از عرفا و سادات آنان که اشعاری جذیبه در مدح حضرت اعلی و ظهور حسینی پس از آن حضرت سروده بود و نیز غزلی که در آن اشاره به قیام ازل شده بود که «در هیکل ربّ با ربّ محاربه و منازعه می‌نماید و بالاخره آتشی از دهان ربّ بیرون می‌آید و او را محو و نابود می‌نماید.»<sup>۱۴</sup> به هر حال از مرز ایران گذشته و فرسخ‌ها را پیاده، خسته و تشنه طی نمودند تا وارد دارالسلام بغداد شدند. در آن شهر به دیدار حضرت زین المقرّبین و سائر اصحاب من جمله عموی خودش آقا میرزا محمّد اصفهانی وکیل نائل و بی‌نهایت از اطلاع بر ایمان عمویش مسرور گردید زیرا قبلاً از این امر اطلاع نداشت. تصدیق آقا میرزا محمّد وکیل به واسطه صفات و ملکات روحانی جناب زین المقرّبین بود که او را تحت تأثیر قرار داده بود. بعداً همین شخص در تبعید احبّاً به موصل همراه زین المقرّبین به آن شهر نفی بلد شد.

از سائر رجال برجسته که حاجی به فوز دیدارشان در بغداد نائل شد جنابان منیب و حاجی سید جواد کربلانی از اصحاب اولیّه حضرت اعلی بودند. حاجی سید جواد احسن القصص را از حفظ داشت و تفسیر می‌کرد و وصف و ثنای جمال مبارک می‌نمود ولی «از ازل ساکت بود.»

از نفوس دیگری که حاجی میرزا حیدر علی در بغداد ملاقات کرد سید مهدی دهجی معروف است ولی از همه مهم‌تر جناب منیر که بعدها به لقب منیب ملقب گشت می‌باشد که از محضر وی کسب فیض فراوان نمود. باری، از بغداد به کربلا رفت و عمه‌اش را ملاقات نمود. متأسفانه وی را دچار و گرفتار اوهام و خرافات دید. سپس به نجف اشرف شتافت و مدّتی به امید تبلیغ علما و طلاب و عرفا با آنان محشور شد و چند تن را به شریعه الهیه هدایت کرد و بعضی را برای تقویت و تکمیل معلومات به بغداد به حضور جناب منیب فرستاد.

### مراجعت به ایران

پس از چهار پنج ماه از نجف اشرف از راه دریا به بصره و محمّره رفت و در آنجا در تکیه درویش متعلق به حاجی جابر خان والی محمّره (شیخ عرب) وارد شد. درویش از حالش مستفسر شدند و وی را ضیافت کردند و توهم علم کیمیا و جفر در حقّ او نمودند. والی مزبور پس از چند جلسه ملاقات پنهانی و اطلاع بر حقائق تاریخی و روحانی امر بدیع متجذب شد. حاجی سپس راهی بوشهر و شیراز گردید. در شهر اخیر جناب آقا سید عبدالرحیم سابق الذکر را که قبل از اظهار امر علی جمال مبارک صریحاً ایشان را به من یظهره اللّهی می‌ستود ملاقات کرد. همچنین شجاع الملک نوری که با حضرت وحید در نیریز به محاربه اقدام کرده بود را دیده و وصف کمالات و فضائل جناب

وحید و تبخّرشان در علوم و فنون و شجاعت و استقامت آن حضرت را از وی استماع نمود. مختصر، سیر و حرکت جناب حاجی وی را به شهرها و قراء فارس و یزد کشانید. در اردستان از دیدار نفوس نامداری چون حضرت فتح اعظم و آقا میرزا حیدر علی (اردستانی) و آقا میرزا رفیعا و ملا علی اکبر زواره‌ای مسرور و محظوظ شد. دو تن از این رجال یعنی آقا میرزا حیدر علی و ملا علی اکبر از جمله بقیة السیف قلعة شیخ طبرسی بودند. سپس عازم طهران شد و جناب آقا میرزا آقا منیر (منیب) را که از قبل آشنا بود و ارادت خاص داشت دیدار کرد و از زیارت سورة اصحاب که به افتخار مشاؤالیه از قلم جمال قدم صادر شده بود عالمی سرور و اطمینان در قلب و روحش حاصل شد و بیش از پیش به مقامات جمال ابهی واقف گردید و موقن و مؤمن شد. در همان اوان بین احباب و ازلی‌ها فصل حاصل شد و دوران امتحان برای تمیز مؤمنین و مخلصین و تابعان و هواداران ازل آغاز شد. ولی به قول جناب حاجی تعلیم و تربیت اهل بیان به واسطه آثار مؤکده و بیانات شافی حضرت ربّ اعلیٰ باعث شد که «از صد نفر مؤمنین به بیان نود و نه نفرشان به محبوب و مقصود من فی الامکان موقن و مؤمن و مدعن و مطمئن القلوب و الاقنوده شدند.»<sup>۱۵</sup> در این دوره بود که به همت جمعی از برگزیدگان و عاشقان جمال قدم چون نبیل زرنندی، جناب منیب و خود حاجی میرزا حیدر علی و دیگران تبلیغ بایبان به ظهور من یظهره الله آغاز گشت و نفوس مردّد و ضعیف به شاهراه ایمان و ثبوت بر پیمان حضرت اعلیٰ رهنمون گشتند.

پس از خدمات مهمّه فوق عازم کوی جانان (ارض سرّ، ادرنه) شد و به زیارت جمال اقدس ابهی به مدت یک ماه فائز شد و کسب فیوضات نامتناهی کرد و لکن وصف احوال درونی و وجدانی خود را از آن زیارت نتوانست و به قول خودش «حکایت و روایت وجدانیات محال و ممتنع است.» مع هذا چند حکایت دلپذیر از این زیارت در کتاب بهجت الصدور نقل کرده که یکی از آنها راجع به تعبیر رؤیائی است که سال‌ها قبل در اصفهان هنگام تحری حقیقت دیده بود (زیارت حضرت رسول و شنیدن بیانی در شرائط مؤمن مطمئن) و شنیدن عین همان بیان و مشاهده همان جمال بی‌مثال و همان عمارت که در خواب چهارده سال پیش دیده بود. پس از اتمام دوره زیارت هفت ماهه بر حسب خواهش قلبی، وی را مأمور خدمت و مسؤول دریافت و ارسال الواح و مساعدت به زائرین در مدینه کبیره اسلامبول فرمودند. پس از مدتی خدمت و کسب رضای مبارک مأمور به مسافرت مصر و تبلیغ امرالله به حکمت و بیان و حسن اخلاق و رفتار در آن دیار شد.

## مسافرت مصر و اسیری سودان

در سفر کشتی جناب حاجی بر حسب امر مبارک محض حکمت اظهار آشنائی با کسی ننمود ولی روزی که حاجی وارد مصر شد ایرانیان مصر دسته‌دسته برای تماشای او آمدند زیرا از اسلامبول به آنها نوشته بودند که امام و جبرئیل بابی‌ها به مصر می‌آید! خلاصه باکمال عناد وی را مخاطب کرده و گفتند می‌خواهیم از شما پرسیم که چرا از دین اسلام دست کشیده و نام ائمه طاهرین را بر خود گذاشته‌اید؟ حاجی باکمال ادب و رعایت حکمت بنای مذاکره با آنها را گذارد تا آنکه پس از سه

چهار روز بغض و عداوتشان تبدیل به انصاف و محبت شده و کم‌کم هر روز منزلش مرجع طالبان و متحرّیان گردید و در این مدّت دو تن از تجّار بزرگ ایرانی و چند تن از سلسلهٔ عرفای مصر مؤمن و عدّهٔ زیادی نیز محبّ شدند.<sup>۱۶</sup>

در آن زمان سرفنسول ایران میرزا حسن خان خوئی «گرانمایه» بود که یک نفر ایرانی را که حرفهٔ حکاکگی داشت برانگیخت که ایرانیان را از معاشرت با حاجی بترساند ولی خود ریاکارانه اظهار موافقت و محرمیت کند و هم او توسط حکاک مزبور به حاجی پیام داد که من شخصی بی‌غرض و طالب حقیقت هستم و مایلم محرمانه با شما ملاقات کنم. حاجی چند شب در منزل حکاک با قنسول صحبت داشت و وی به نفاق اظهار ایمان نمود و دو بار هم با حکاک به منزل حاجی رفت. تا اینکه شب بیست و یکم رمضان حاجی را به منزل خود دعوت کرد تا به مذاکرات خود ادامه دهند. این حیلۀ میرزا حسن خان برای به دام انداختن حاجی در محوطهٔ قنسولخانه بود. باری، از اوّل شب تا نزدیک سحر نشسته و مشغول صحبت بودند. بعد قنسول به بهانه‌ای برخاسته و بیرون رفت. پس از نیم ساعتی خیر آوردند که قنسول عذر خواسته و گفته شما هم اگر مایلید به منزل بروید. حاجی برخاست و با دو نفر از همراهان بیرون رفت ولی در حیاط قنسلوگری عده‌ای از عوانان و نوکران قنسول هر سه را توقیف کرده و آنان را به زندانی که قبلاً آماده کرده بودند رسانده پاها را در کند و گردن‌ها را در زنجیر نهاده و محبس را قفل کردند. علت توقیف حاجی یکی بغض و تعصب مذهبی قنسول و دیگری غرض ورزی و جستجوی راهی جهت کسب دخل و اخاذی بود. شرح اعمال و اقدامات ردیلائے این قنسول و به دام انداختن ایرانیان را به اتهام بابی بودن و یا معاشرت با بابی‌ها و بهائی‌ها و بدین وسیله غصب اموال و اخاذی از آنان که اکثری از تجّار و نفوس معتبر بودند در مدارک اخیری که در آرشیو وزارت خارجهٔ انگلیس پیدا شده ضبط است. وی حتّی در یک نوبت سعی کرد که از چندین تاجر هندی ایرانی تبار که تبعهٔ انگلیس شده بودند و در مصر مشغول تجارت بودند سلب تابعیت نماید و به این جهت مکاتبات متعدّدی با مقامات انگلیسی نمود که آنها پس از مطالعهٔ دقیق مدارک و اسناد پی به خبث نیت و بی‌اساس بودن اتهامات قنسول مزبور برده و تجّار مزبور را از گرفتاری و آزار او حفظ و حمایت نمودند.<sup>۱۷</sup>

به هر حال پس از دستگیری حاجی و دو نفر دیگر (که یکی از آنان میرزا حسین شیرازی مشهور به خرطومی بود) پنج نفر دیگر را هم توقیف کردند که از این هشت نفر هفت نفرشان ایرانی و یکی مصری عالم به زبان انگلیسی بود. حاجی به واسطهٔ زیارت لوح مبارک که در فحواى آن از نزول بلايا و مصائب و امتحانات او را اخبار فرموده بودند از حبس خود گله و شکایتی نداشت و اظهار مسرت می‌نمود ولی رفقایش ملول و مکدر شدند. هرچه از کتاب و آثار مبارک در نزدشان بود گرفته و قنسول آیات را نزد حاکم مصر برده و اظهار داشت که این طائفه بدعت در دین انداخته و شرع جدیدی آورده‌اند و همین نفوسند که می‌خواستند پادشاه ایران را بکشند و نتوانستند و حال قصد جان خدیو و تصرّف مصر را دارند. خلاصه با این سخنان خدیو را به هراس انداخته و اجازه گرفت که هر کس از این طائفه را بشناسد توقیف کند. قنسول هم سیصد نفر از مؤمنین و غیرمصدّقین و حتّی برخی



از یهود و نصارای ایرانی را دستگیر کرده و بر وفق نقشه و توطئه قبلی از هر یک مبلغ معتابھی وجه گرفته و سپس برای اثبات مسلمانی حکم کرد حاجی را سب و لعن کنند و آب دهان به صورت وی بیندازند که بسیاری با خجلت و شرمساری بالاچار به این کار وادار شدند. خلاصه از این توطئه شیطانی مبالغی رشوه گرفت و اخاذی کرد. علاوه بر این گاه گاه در زندان به دیدار حاجی رفته و با زخم زبان و اهانت او و همراهان را می آزرده و از ضرب و شتم هم ابائی نداشت. این واقعه مقدمه حبس و نفی و سرگونی و مشقات و مصائب فراوان برای حاجی و همراهانش بود که مدت ۱۰ سال ادامه یافت. این حماسه تاریخی و عبرت انگیز را وی با تفصیل در اثر جاویدانش بهجت الصدور آورده است. اجمالاً ذکر می شود که پس از مدتی حاجی از زندان قنصلخانه به محبس حکومت مصر تحویل داده شد و با وجود اعتراض زندانیان و استفسار از علت حبس و وعده محاکمه، آنان را پس از ۱۵ روز، شبانه دست بسته و با زنجیر همراه یک دسته سوار مسلح پای پیاده از راه بیابان و سنگلاخ بیرون بردند و در محبس تاریک دیگری انداختند. در این زندان حاجی با شجاعت و رشادت بنای خواندن لوح ناقوس را گذاشت و دسته جمعی آیه مبارکه «سبحانک یا هو، یا من هو هو، یا من لیس احد الا هو» را با آواز و بلند تلاوت می کردند. عساکر و پاسبانان که این آهنگ را شنیدند حضرات را درویش و عارف تشخیص داده و ارادت ورزیدند و قدری از فشار و اذیت کاستند. پس از ۵۰ روز باز آنها را تحویل گروه دیگری از عساکر دادند. متأسفانه به واسطه دستورات اکید حکومت دست و پای آنان را در کند و زنجیر نهاده و آنان را داخل کشتی کرده و در انبار جا دادند و در این کشتی با نهایت مراقبت و قدغن از ملاقات و تماس با سایرین ایشان را به سمت سودان حرکت دادند. رنج و آزاری که در این سفر پرمحنت بر آنان وارد شد از شرح و توصیف خارج است. نه لباس و جامه تمیزی در بر داشتند و نه جیره غذایی مکفی به آنان داده می شد. حاجی با تمام این ابتلائات راضی به رضای الهی بود و حتی اظهار سرور و شکرانه می نمود. گاهی نیز با طنز و مطالبیه و کارهای تفریحی اسباب مسرت سائر زندانیان می گشت و در عین گرفتاری، اطرافیان خویش را به طرب می آورد.

این سفر پرطول و پرمشقت بیشتر در روی نیل و با کشتی شرعی بود و گاه روزها به علت نامساعد بودن هوا و نوزیدن باد کشتی متوقف می شد. گاهی نیز قسمتی از مسیر سفر را با شتر در حالی که کند و زنجیر و حلقه داشتند طی کرده و رنج و غذایی فوق العاده تحمل نمودند. طی ۱۲ منزل در صحرای خشک و سوزان، بدون خوراک و آب، جان فرسا بود تا دوباره به رود نیل رسیدند و وارد شهری به اسم بربرکه از بلاد سودان شرقی است شدند و در آنجا نیز در محبسی تاریک و متعفن گرفتار شدند. حاجی توسط مأمور زندان با اصرار فراوان با رئیس محبس ملاقات کرده و اظهار داشت که من خوش نویسم، و قطعه ای به خط خوش «افوض امری الی الله» نوشت. رئیس بسیار تحسین کرد. لذا حاجی فرصت را مغتنم شمرده و گفت ما هر یک حرفه ای می دانیم، یکی کتابت و خوشنویسی، یکی حکاکی و یکی طبابت و دیگری طبّاحی و قس علی هذا. لذا رئیس محبس شرائط زندان را تخفیف داد و روزها هر یک مشغول کار و حرفه ای شده و درآمدی کسب نمودند و رفته رفته از جیره دولتی

بی‌نیاز شدند. پس از چهل روز آنان را با کشتی از بربر به خرطوم اعزام داشتند. چون باد مراد نمی‌وزید این سفر که قاعده سه روز می‌بایست به طول می‌انجامید بسیار طولانی شد و در بین راه از زجر زبانی و آزار سائر سرنشینان که اکثراً از سارقین و قاتلین و مجرمین بودند رنج فراوان بردند. ضمناً به واسطه کمبود آب و نبودن غذا اکثراً با قدری ذرت سد جوع می‌کردند ولی گاه گاهی همراه نگهبانان به آبادی اطراف رفته و با نوشتن ادعیه و طلسمات قدری درآمد پیدا کرده و تا حدی قادر به خرید مواد غذایی می‌شدند.

بالاخره کشتی پس از چندی به خرطوم رسید و زندانیان من جمله حاجی را تحویل نائب الحکومه دادند. در خرطوم آنان را در ترسخانه (زندان) محبوس کرده ولی شرایط حبس را تا حدی تخفیف داده و کم‌کم در مجاورت ترسخانه اطاقی از علف و نی و چوب ساختند و زندانیان به آن اطاق منتقل شده و تا حدی راحت شدند. آنگاه هر یک به حرفه و شغلی که قبلاً ذکر شد مشغول شده و درآمدی کسب کردند و استطاعت خرید مواد غذایی و وسائل ابتدائی زندگی را یافتند. کم‌کم در خرطوم شهرتی یافتند و حتی اعیان و تجار از یهود و نصاری و مسلمین اغلب به دیدنشان رفته و تحف و هدایائی می‌بردند و بالطبع از پذیرائی و محبت حاجی بهره‌مند می‌شدند.

در این اثنا جعفر پاشا حاکم سودان نامه‌ای به مصر نوشته و از دانش و معرفت و سلامت اعجاب (زندانیان) تعریف کرد و بدین وسیله باعث شد که آنان در خرطوم مقیم شده و مستقر گردیدند (چه قرار بود حضرات را باز به محل دورتری تبعید کنند). و همان جعفر پاشا باز تقاضای آزادی زندانیان را کرد. پس از چندی جواب موافق از مصر آمد و حاجی در مدرسه دولتی به معلمی صرف و نحو و کتابت اعلانات دولتی گماشته و مورد احترام عام بود. حاجی از بدو ورود به مصر و سپس در سودان عرائض عدیده‌ای به ساحت اقدس می‌فرستاد غافل از اینکه جمال مبارک از ادرنه به عکا سرگون شده‌اند و عرائض وی نمی‌رسید. تا خواجه الیاس نامی نصرانی که دوستانی در شام داشت داوطلب دریافت و ارسال عرائض وی گردید. در این میانه حاجی جاسم بغدادی مأمور شد از راه سوئز به مصر و سپس به سودان رفته و با لباس درویشی بگردد و حاجی را پیدا کند. او خود را پسران به خرطوم رساند و در ترسخانه حاجی و رفقاییش را ملاقات کرده و مراتب عنایت و الطاف جمال مبارک را به آنها ابلاغ کرد. ناگفته معلوم است که این امر تا چه حد اسباب سرور و ابتهاج و امید زندانیان گردید و زبانشان به شکر و ثنا و ابراز سپاس به عنایت و وفای حق ناطق گشت. آمدن حاجی عرب و وصول لوح مبارک بهانه خوبی برای تبلیغ شد. باری، هرچندی یک بار قاصدی از جانب جمال قدم به دیدن آنها می‌آمد و سالی چند لوح نیز به افتخارشان عز نزل می‌یافت. در سنه هفتم یا هشتم از ورود به سودان جمال مبارک حاجی علی نامی را برای احوال‌پرسی اسراء به خرطوم فرستادند. حاجی مزبور باعث تقویت بیشتر روحیه اسراء شد و خود نیز در خرطوم به کسب و تجارتی مشغول و مقیم گردید.

در این اوان گوردن پاشای مشهور<sup>۱۸</sup> با موافقت دولتین مصر و انگلیس والی سودان شد. گرچه عده‌ای از دشمنان و مغرضین قبلاً کوشیدند که ذهن او را نسبت به حاجی مشوب نمایند و با اتهامات

پوچ وی را مجدداً گرفتار کنند ولی ژنرال گوردن پاشا با انصاف و عدالت و با مطالعه کامل جوانب و احوال حاجی را در سلام عام تفقد و احوال‌پرسی نمود. حاجی هم قبلاً هدیه زیبایی که عبارت از یک آئینه بزرگ که با خط درشت و زیبایش در آن عبارتی حاکی از خوش آمد و تعریف از ژنرال مذکور با طلا نقش کرده بود تقدیم والی جدید کرد که بسیار موجب تشکر و سرور وی گشت و خواهش کرد یک نمونه دیگر از همان آئینه بسازد که برای خواهرش به انگلیس ارسال دارد. حاجی هم به خواهش گوردن پاشا عمل کرد. در مقابل ژنرال مزبور پرسید برای پاداش هنر تو هرچه بدهم کم است؛ تو بگو چه می‌خواهی. حاجی هم فرصت را مغتنم شمرده و گفت از مقام حکومت هیچ توقعی جز خلاصی از سودان ندارم. گوردن پاشا گفت عریضه‌ای بنویسد که ما را بدون جرم و بدون تحقیق به سودان فرستاده‌اند. حاجی فوراً نامه‌ای نوشت و پاشا عین آن را به مصر تلگراف نمود و خود نیز بی‌گناهی آنان را تصدیق کرد. از مصر حکم آزادی اسرا به شرطی که به مصر نروند رسید. از هشت نفر مزبور شش نفر به میل خود در سودان ماندند و دو نفر، حاجی میرزا حیدر علی با میرزا حسین شیرازی، با عزت و جلال پس از سالیان دراز غربت و اسارت از راه جدّه و مکّه وارد بیروت شده و عریضه‌ای به خاک پای مبارک فرستاده و اذن حضور طلبیدند. جمال مبارک در پاسخ به حاجی فرمودند «ما او را از قبل به حضور طلبیده بودیم و مأذون است.»<sup>۱۹</sup>

### تشرّف ثانی به حضور جمال مبارک

حاجی به محض کسب اجازه از بیروت با پای پیاده عازم کعبه مقصود گشت و روز سوم به مدینه عکاً وارد و یکر است عازم مسافرخانه گردید و در آنجا به زیارت سرّ الله الاکرم و غصن اعظم حضرت عبدالبهاء روح جدید یافت. در مورد ضعف چشم و گوش از آن حضرت دستورات صحی گرفت و به تدریج بینائی و شنوائی او بهبود فراوان حاصل کرد. همان شب ورود به شرف حضور جمال قدم مشرف و فائز و مورد عطف و عنایت فراوان گشت. من جمله فرمودند حاجی علی را فرستادیم سودان دیدن کند و مراجعت نماید؛ زخرف دنیای دون او را مانع شد و تو موفق شدی؛ اشکر ربّک بهذا الفضل العظیم. در آن هنگام به قول حاجی قریب صد نفر مهاجر و مجاور و مسافر در عکاً بودند که همه با هم در کمال محبت و اتحاد صحبت و معاشرت نموده و اکثری هم به کسب و تجارت مشغول بودند و سنت و رسم چنان بود که از سه به غروب مانده تا دو سه از شب گذشته بعضی را احضار می‌فرمودند. «... مجلاً آن فیضی که از حضور نفسی حاصل می‌نمود لایذکر، لایوصف و لایعرف است - آفتاب آمد دلیل آفتاب.»<sup>۲۰</sup> باری، سه ماه از فیض زیارت برخوردار بود تا زمانی که جمال مبارک به قصر مزرعه که به سعی و کوشش و حسن تدبیر حضرت عبدالبهاء گرفته شده بود تشریف بردند و حاجی را احضار فرمودند و چند بار هم در باغ رضوان مشرف شد. از جمله مؤانسین حاجی در این سفر جناب نبیل زرنندی و درویش صدق علی بودند. حال سرور و بهجت حاجی فوق وصف است. با خود می‌گفت: «با فقر و ذلت و حقارت و اسارت به سودان مجبوراً بردند و به عزت و راحت و غنا و ثروت و اختیار آمدیم.» حاجی در خاطرات خود می‌نویسد که قبل از

عزیمت و مرخصی برای تبلیغ و خدمت در ایران، حضرت سرکار آقا تشریف آورده و فرمودند:

«می‌فرمایند این اموال و اندوخته‌ات اگر برود راضی هستی؟ عرض شد مثل اول می‌شوم. زمانی که از ایران خارج شدم نداشتم، حال هم که داخل می‌شوم نداشته باشم. ایمان و اقبال و محبت و ایقانم ریح و نفع و غنا و ثروت و ذخیره و اندوختهٔ ابدی سرمدی دارم. ثانیاً خود عنایت فرمودی. ثالثاً تقدیم نمود و قبول فرمودید و در ثانی بخشیدید.»<sup>۲۱</sup>

باری، در هنگام مرخص فرمودن مجدداً از مواعظ و نصائح و دستورات روحانی وی را مستفیض فرمودند. حاجی از راه موصل و دارالسلام عازم ایران شد. در موصل به زیارت دوست دیرین خود حضرت زین المقرئین و اسراء الله (احبائی که از بغداد به موصل تبعید شده بودند) نائل گشت. «احباب موصل و حضرت زین نمونهٔ ساحت اقدس و مدینهٔ مقدسهٔ عکا بودند و کمال اتحاد و اتفاق و یگانگی داشتند و در خدمت و زحمت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند... و تأسیس محل البرکه‌ای هم نموده بودند و از وجه محل البرکه تجارت می‌نمودند...»<sup>۲۲</sup>

### عزیمت به ایران

سپس حاجی عازم مرز ایران شد و در رواندوز که نقطهٔ مرزی بود با بعضی از مأمورین عثمانی که از عکا آمده و حضرت عبدالبهاء را زیارت کرده و شیفتهٔ حضرت عباس افندی بودند ملاقات نمود و رسالهٔ کنت کنزاً مخفیاً ایشان را که مشتاق مطالعهٔ آن بودند گرفته و لاقلاً ده رونویس از آن برداشت. با یکی از ایرانیان (حاجی آقا جان نراقی) نیز مذاکره نمود و او را به شاهره حقیقت رهنمون و شیفته و فریفتهٔ امراالله کرد. آنگاه وارد ایران شد و اولین نقطهٔ اقامتش ساوجبلاغ بود و ۵-۶ نفر را هدایت نمود و الواح و آثار را نزد بعضی احبّاء و دیعه گذارد و عازم تبریز شد ولی در بین راه دچار سارقین و راهزنان گردید که هرچه داشتند غارت کرده و بردند. جز ۱۹ لیره که حاجی آن را در کنار جاده انداخته و پس از رفتن دزدان لیره‌ها را برداشته و به ساوجبلاغ برگشته و ۴ ماه دیگر اقامت کرده و عده‌ای من جمله پسر امین الشریعه از فضلالی اهل سنت را تبلیغ نمود. آنگاه به سمت تبریز حرکت کرده در زنجان به زیارت جناب آقا حسین زنجان (برادر جناب ورقا) نائل شد. از تبریز به قزوین رفت و پس از دیدار احبّاء وارد طهران شده و به قصد کسب معیشت به مدرسهٔ پروتستان‌ها برای معلّمی رفت ولی چون از هویت او و بهائی بودنش مستحضر شدند از استخدام او صرف نظر نمودند. لذا مصمم شد بقیهٔ عمر را با وارستگی و انقطاع و با کتابت الواح و استنساخ آثار بگذرانند. به این وسیله روح انجذابش بیشتر شد و دیگر تمام وقت را برای نشر نفعات صرف کرد و در شهرها و قراء ایران و ممالک مجاور به سفر پرداخت. احتیاجات مادی وی را چند تن از احبّاء شیراز و مدّتی جناب حاجی وکیل الدولهٔ افغان تأمین می‌نمودند. بعد از مدّتی امر شد که تنها سفر نکند لذا از آن به بعد همواره با رفیقی طیّ طریق می‌نمود. و در راه از هر جهت موقّیّت مادی و معنوی حاصل گشته و از مأکولات و قند و چای خود مالدار و فقرای قافله را نیز کمک می‌کرد. نوبتی به همدان سفر کرده و

شش ماه اقامت نمود و عده‌ای از مسلمین و یهود را به شریعة الله هدایت نمود. چون مشهور شد و احتمال خطر می‌رفت به شهر تویسرکان رفته و در آنجا هم باز به هدایت جمعی توفیق یافت و از آنجا به شهرهای نهاوند و بروجرد هم سفر کرده چند نفر را تبلیغ نمود و مراجعت به طهران نمود و سفر کوتاهی هم به قزوین کرد. آنگاه راه خراسان را پیش گرفته و وارد سبزوار (مدینه الخضراء) که یکی از مراکز مهمه امری بود شد زیرا جناب حاج محمد کاظم اصفهانی از اصفهان تجارت خود را به سبزوار منتقل کرده و در آنجا ساکن بود، و هکذا مجتهد صاحب نفوذ و عالم شهر (حاج میرزا ابراهیم شریعتمدار) قبلاً به امر ایمان داشت و حکیمانه از احباب حمایت می‌نمود. حاجی به منزل جناب حاج محمد کاظم وارد شده و با مجتهد مزبور ملاقات کرد و دو مسأله از مسائل الهیه را برای او تشریح و تبیین کرد. در این شهر آزادانه به تبلیغ مشغول شد به طوری که اسباب حسادت فقها شد و روزی جمعی از طلاب برای محاجّه و سفسطه به منزل حاج محمد کاظم آمدند و پس از استدالات کافی جناب حاجی و ردّ شبهات آنان به عجز آمدند و شرمسار و خشمگین بیرون رفته و طرح فتنه و فساد را ریخته ولی شریعتمدار جلوگیری کرد و فتنه را خواباند. حاجی همراه رفیقی سبزوار را ترک کرده و پس از مدّت کوتاهی اقامت در شیروان به قوچان وارد شد. حاکم قوچان شجاع الدوله قبلاً به واسطه مذاکره با جناب فاضل قاتنی و ابن اصدق از امر مطلع شده بود ولی هنوز شبهاتی داشت که در اثر ملاقات با حاجی میرزا حیدر علی برطرف شد و بر تجلیل و احترام حاجی افزود و او را مکرز به منزل خود برای صرف چای دعوت کرده و او هم با مردمی که به دیدارش می‌آمدند بدون پروا صحبت می‌کرد. در همان اثنا لوحی از ساحت اقدس در جواب عریضه‌اش رسید که چون تو اقرار به بی‌حکمتی نمودی باید حدّ بخوری و الله هو الغفور الرحیم و یدلّ السیئات بالحسنات. ۲۳ حاجی منشی دانشمند ولی طبیعی مشرب شجاع الدوله را هم تبلیغ کرد. کم‌کم شهرت حاجی در شهر پیچید و در منزل شجاع الدوله محفلی با حضور علمای شهر و جمعی از محترمین منعقد و مذاکرات امری تا پاسی از شب رفته ادامه یافت. شیخ العلما مغلوب و مفتضح شد و به قصد فتنه‌انگیزی برخاست. نزدیک صبح گروهی با چوب و چماق به منزل حاجی هجوم کردند و با سنگ و چوب و مشت بر او هجوم کردند و مجروح و خون‌آلود وی را در اطافی حبس کردند و سپس به امر شیخ الاسلام او را از شهر اخراج نمودند. از طرف دیگر شجاع الدوله که از جریان ماوقع مطلع شد امر کرد مدرسه را بسته و عده‌ای از طلاب را دستگیر کرده و کسانی را به دنبال حاجی فرستاد و روز بعد وی را در منزل خود پذیرائی کرده و احترامات شایان ابراز داشت و لکن به خواهش حاجی و التماس اهل و عیال اشرار همه آنها را آزاد نمود. آنگاه حاجی قوچان را به عزم سبزوار و ملاقات دوستان ترک کرد ولی در راه یکی از احباب خیر آورد که سی سوار از مشهد برای دستگیری حاجی به قوچان عزیمت کرده‌اند. لذا به اشاره شجاع الدوله از سفر سبزوار منصرف شد و از بی‌راهه و کوه و کمر به سمت طهران حرکت کرده و پس از عبور از شاه عبدالعظیم وارد پایتخت شده و از احباب طهران دیدن کرد. در این شهر از حالات و رفتار خود خواهانه سید مهدی دهجی و ریاکاری او آزرده شده لذا طهران را ترک کرده و راهی قم و کاشان و اصفهان و آبادیه و شیراز شده در هر یک از این شهرها چند ماهی اقامت کرده و

به نشر کلمه الله و تشویق احبّا پرداخت. آنگاه به یزد رفت و همراه استاد علی اکبر شهید و استاد محمّد رضای بنا عازم فاران خراسان شد و نیت اصلی او سفر به عشق آباد بود که بنا به امر جناب حاجی وکیل الدّوله افغان کاروانسرا و عمارات دیگر بسازند و حاجی مشغول تبلیغ شود. ولی لوحی از ساحت اقدس رسید و وی را از سفر به عشق آباد نهی فرمودند. لذا مجدداً بنا به دعوت حاج محمّد کاظم اصفهانی به سبزوار رفته و بنای تبلیغ گذاشت و از آنجا به نیشابور و مشهد و فیروزه رفته و امرالله را به قدر مقدور اعلان نمود. در طهران یکی از اماء الرّحمن خواستار وصلت با حاجی شده و عریضه‌ای در این مورد به ساحت اقدس فرستاده بود. لذا حاجی به طهران رفته و با آن بانوی مؤمن بهائی ازدواج کرد و مدّت ۱۵ سال با یکدیگر در کمال محبت و وفا زندگی کردند تا آن خانم مؤمن و مهربان به جهان جاودان شتافت.<sup>۲۴</sup>

### تشرّف مجدد به ارض اقدس

پس از مدّتی حاجی همراه چند تن دیگر از احبّا از راه قزوین و رشت و انزلی به قفقاز رفته و از باطوم با کشتی به اسلامبول سفر کرد و به قصد زیارت مجدد کعبه جانان به مدینه عکا رفتند و در مسافرخانه همان روز ورود به زیارت حضرت مولی الوری مفتخر و متباهی شدند و همان شب هم به حضور جمال اقدس ایهی مشرف شده مورد الطاف و عنایات لانهای گشته و در این نوبت دو ماه مشرف بود و از لذّت لقا سرمست و مسرور. آخرین باری که به محضر انور مشرف شد منفرداً او را احضار و بیاناتی در مورد روش تبلیغ و اعلاء امر بدین نحو ابلاغ فرمودند:

«... خلق خوش و به خوشی همراهی با خلق نمودن راه تبلیغ است. هرچه طرف مقابل می‌گوید ولو هر قدر وهم و تقلید و بی‌معنی باشد باید اذعان نمود و خود و طرف مقابل را مشغول به دلیل اقامه نمودن نمود که آخرش هم به لجاج و عناد منجر می‌شود زیرا خود را مهوور و مغلوب مشاهده می‌نماید و بر غفلت و احتجابش می‌افزاید. باید ذکر نمود صحیح است؛ این قسم هم ملاحظه بفرمائید صوابست یا خطا. البتّه به ادب و محبت و ملاطفت. طرف مقابل گوش می‌دهد و به فکر جواب ساختن و دلیل پرداختن مشغول نمی‌شود و مطلب را اذعان می‌نماید و چون ملاحظه نمود که مقصود مجادله و غلبه نیست و مقصود القای کلمه حقّ و صدق است و اظهار انسانیت و رحمانیت، البتّه انصاف می‌کند و گوش و چشم و دل فطرت اصلیه‌اش باز می‌شود و به فضل الله خلق جدید و صاحب بصر حدید و سمع تازه می‌شود. و بسیار از نتایج مذمومه مضرة مجادله و غلبه را ذکر فرمودند. فرمودند غصن اعظم هر صحبت بی‌معنی را چنان گوش می‌دهند که طرف مقابل می‌گوید از من می‌خواهند استفاضه نمایند و خرده خرده از راهی که نداند نمی‌داند او را مشعر و مدرک می‌بخشند.»<sup>۲۵</sup>

در هنگام مرخصی جمال قدم در نهایت عطوفت و محبت آهسته فرمودند «سفارش تو را به غصن اعظم فرموده‌ایم.» از این بیان عرف وداع به شامش رسید لکن از تصوّر آن توبه کرد. از قصر

خارج شده و پس از وداع با حضرت غصن اعظم و احباب مجدداً از همان مسیری که آمده بود به طهران مراجعت کرد و پس از سه چهار ماه حسب الامر منع از راه قم و کاشان به اصفهان رفته و با حکمت تمام به تبلیغ عام و خصوصاً علیّ اللّهیّ ها پرداخت و ۵۰ عائله آنها را که اکثراً در اداره پست و تلگراف خدمت می کردند هدایت نمود. احتمالاً در طی همین مدت بود که ادوارد براون را ملاقات نمود که شرحش در کتاب یک سال در میان ایرانیان آمده است.<sup>۲۶</sup>

حاجی پس از آن به طهران مراجعت کرد ولی دوباره از راه اصفهان به یزد و کرمان و شیراز و آباده و قراء اطراف سفر کرده و در همه جا به نشر نفعات و تبلیغ امر پرداخت. در کرمان بسیاری از حضرات شیخیّه و تابعان ازل را که تحت تأثیر دو داماد وی شیخ احمد روحی و آقا خان کرمانی بودند تبلیغ نمود و با شیخ احمد مذکور مناظره و مباحثه کرد. خلاصه به واسطه این فعالیت ها شیخی ها او را تعقیب نمودند ولی او از بی راهه به یزد رفت و از آنجا به خراسان و سائر ولایات ایران سفرهای عدیده نمود و نیز به عشق آباد و بلاد ترکستان نیز عزیمت کرد و بساط تبلیغ و تبشیر را بگسترده. تا در یکی از سفرها که به یزد رفته بود در منزل حاجی میرزا تقی وکیل الدوله افغان منزل کرد و در آنجا خبر صعود جمال قدم به او رسید و همه را غریق ماتم کرد تا با وصول کتاب عهدی یاران تسلیت یافتند و با روح جدید به خدمت پرداختند.

به علت شیوع وبا در یزد حاجی به اتفاق جناب افغان به ده خوش آب و هوایی (ده بالا) رفته و در آنجا به خواهش افغان کتاب دلائل العرفان را در چهل روز مرقوم داشت.<sup>۲۷</sup> آنگاه عریضه ای به ساحت حضرت عبدالبهاء معروض و تقاضای تشرف کرد. ولی امر به سفرهای تبلیغی و تشویقی در بلاد ایران و اطراف فرمودند. حاجی به فراست دریافت که ناقضان عهد و پیمان در کمین و سرّاً در حرکتند لذا در طی سفرهای خود به قزوین و زنجان و تبریز و قراء آذربایجان و خراسان و عشق آباد و بادکوبه و نخجوان و گنجه و تفلیس اهمّیت عهد و پیمان را گوشزد احبّا می نمود و از آنان عهد گرفت که بدون اجازه از حضرت عبدالبهاء کسی را به خود راه نداده و قول کسی را نشنوند و توجه خود را حصر به مرکز میثاق کنند.

### تشرف به حضور حضرت عبدالبهاء و سفر به مصر و سایر اقطار

حاجی آنگاه عازم ارض مقصود شد. در بیروت از جناب آقا محمّد مصطفی بغدادی شنید که نقض عهد از میرزا محمّد علی سرچشمه گرفته است. لذا حاجی با احتیاط فراوان وارد عکا شد و پس از تقدیم عریضه ای به حضور حضرت عبدالبهاء مشرف شد و در التزام رکاب مبارک به طواف عتبه مبارکه فائز شد. در طی سه ماه اقامت در ارض مقصود پی به نیات سوء و مقاصد ناقضین عهد و پیمان و هواداران نشان برد. بعد مأمور مصر شد و از آنجا نامه ای نصیحت آمیز به میرزا محمّد علی مرقوم و وی را به تمسک به ذیل میثاق دعوت نمود. (البته نامه را به حضور فرستاد تا در صورت تصویب مبارک به مشارالیه تسلیم شود.) باز به ارض اقدس مراجعت کرده و در معیت جناب ابوالفضائل به دیدن جواد قزوینی که آثار نقضش ظاهر شده بود رفت و در ایام آخر اقامت با اجازه مبارک میرزا

محمّد علی را به خواهش او ملاقات کرده و با کمال متانت و ادب همه شبها و القائنات او را پاسخ گفت. آنگاه از راه مصر عازم هندوستان شد و در بمبئی که مرکز جمعی از کبار ناقضین بود چندی رحل اقامت نهاد و به دفع شبها آنان و تقویت بنیه ایمانی یاران پرداخت و سفری سه‌روزه به پونه کرد و این سفر هند باعث ثبوت اکثر یاران بر عهد و پیمان شد. سپس از هند عازم ایران شد و ابتدا در فارس (شیراز و نقاط تابعه) و آنگاه یزد و اردستان و اصفهان و نجف آباد و سائر قصبات و کاشان و قم و همه آبادی‌های بهائی‌نشین دوستان را ملاقات کرد و علاوه بر نشر نفعات، دوستان را به اهمیت عهد و میثاق متوجه و از شبها پیمان‌شکنان بر حذر داشت. پس از ورود به طهران مواجه با القائنات پنهانی جمال بروجردی که فردی صاحب‌نفوذ بود و در بین احبّان شهرت و محبوبیتی داشت گردید. حاجی با تدبیر الهیه از مفاسد او جلوگیری کرده و در این کار رنج فراوان برد و بعد همراه آقا میرزا محمود زرقانی برای تقویت جامعه قزوین و رفع شبها ناقضین عازم آن شهر شد. در راه گاری برگشت و با اندامی مجروح به قزوین رسید و با معالجات جناب حکیم الهی (میرزا موسی حکیم‌باشی) بهبود یافت. پس از انجام نیت و موقیّت کامل در قزوین به صوب زنجان و تبریز حرکت کرد. در آذربایجان دو نفر از رهبران ناقضین (جلیل و خلیل) که سرّاً با جمال بروجردی در تماس بودند بین احبّان تفرقه انداخته و القاء شبهه می‌نمودند. لذا حاجی با تدبیر و حکمت آن دو را با خود به بلاد مختلف آذربایجان برده و در همه جا در حضورشان لزوم تمسک به عهد و میثاق را تأکید می‌نمود و حتی گاهی آن دو را مأمور صحبت و سخنوری می‌کرد. در موقع ترک آذربایجان یکی دو نفر از احبّان ثابت و مورد اعتماد را پنهانی از حالات درونی دو فرد مزبور مستحضر و به حفظ و صیانت یاران تشویق نمود. آنگاه به مرز ایران و قفقاز رسید و پس از گذشتن از رود ارس و مشکلات فراوان در راه، وارد خاک روسیه شده و در آن دیار با راحتی طی طریق نمود و شهرهای قفقاز را که احبّان در آن ساکن بودند بازدید نمود و سپس عازم ترکستان (عشق‌آباد) شد. هرچند از آنجا قصد سفر به ارض اقدس را داشت ولی چون خبر نقض آشکار جمال بروجردی در طهران و جلیل و خلیل را در آذربایجان شنید منصرف شده و از راه بندر جز با کشتی عازم ایران شد. دریای طوفانی و متلاطم او را به زحمت فراوان انداخت ولی بالاخره به ساحل رسید و روانه ساری و ماهفروزک و بارفروش شد و احبّان را از تدلیس جمال مطلع ساخت. بعد به طهران روی آورد ولی ملاحظه کرد که احبّان پس از انتشار اوراق شبها جمال از او روی برتافته و طردش نموده‌اند. به هر حال پس از مدتی اقامت در طهران و دیدار احبّان در مجالس و محافل پرجمعیت و افاضه روحانی به آنان از راه قزوین و رشت و بادکوبه و گنجه و تفلیس و بیروت به ارض اقدس شتافت (سال ۱۹۰۳ م.) و جبین بر آستان حضرت عبدالبهاء نهاد. از آن پس بر حسب اراده مبارک، جناب حاجی در ارض مقصود ساکن و تا آخر الحیات (۲۷ آگست ۱۹۲۰ م.) در جوار مقامات متبرّکه و در ظلّ میثاق اقامت و از نعمت لقا مرزوق و با بیانات شیرین و حکمت‌بارش زائرین و مسافرین را محظوظ و مستفیض می‌کرد و به امر مبارک جوانان و اطفال را تعلیم می‌داد و مورد اعتماد و ثقّه و محبت تامّ حضرت مولی‌الوری بود. مرقد منورش در گلستان جاوید حیفاً است.





حاجی میرزا حیدر علی اصفهانی

## آثار قلمی جناب حاجی میرزا حیدر علی

اول کتاب **دلائل العرفان** - این کتاب را حاجی بر حسب خواهش جناب حاج میرزا محمد تقی وکیل الدولة افغان در هنگامی که در دهبالا از نقاط ییلاقی یزد اقامت داشت در عرض ۴۰ روز در استدلال امر بدیع نگاشت. احتمالاً این کتاب از اولین کتبی است که در استدلال بر حقایق امر الهی از دلائل و براهین نقلی و عقلی نوشته شده است. شرح مبسوط سبک نگارش و محتوای این کتاب در گفتار جناب دکتر وحید بهمدی خواهد آمد و لذا از ذکر آن صرف نظر می‌شود.

دوم کتاب **بهجت الصدور** - این کتاب پرارزش تاریخی که در واقع داستان حیات و خدمات حاجی است در ارض اقدس در جمادی الاول سنه ۱۳۳۰ هـ.ق. (مطابق ۱۷ می سنه ۱۹۱۲ م.) به اتمام رسیده. این کتاب به خواهش یکی از بهائیان مؤمن و خدوم پارسی نژاد جناب خسرو بمان که در شهر پونہ هند مقیم و دارای هتل بود به تدریج نوشته شد و برای طبع و نشر به هندوستان ارسال گردید. خسرو بمان مذکور در این مورد در رساله نوبد جاوید که مجملی از شرح زندگانی و ایمان خود اوست (طبع ۱۳۳۶ هـ.ق.) از جمله چنین می‌نگارد:

«... نیز در آن سفر [زیارت] از جمله جسارات و عرائضی که در حضور مبارک عرض و جسارت شد این بود که اگر بر وفق امر و اراده مبارک باشد امر بفرمایند که احباً علی الخصوص آقایان مبلغین و مشاهیر اولیا هر یک شرح ایام حیات و ایمان خود را بنویسند و برای تذکار به یادگار گذارند... این عرض و التجا بسیار مقبول شد و در ساحت انور پسندیده آمد. آن بود که اول نفس نفیسی که امثال امر مبارک و شروع به نوشتن شرح حیات خویش فرمود حضرت مستطاب حیدر قبل علی از متقدمین اولیا و از محترمین مبلغین کلمه الله روحی فداه بود که پس از اتمام تحریر کتاب حیات خود که به بهجة الصدور موسوم است بر حسب خواهش بنده آن کتاب را برای طبع و نشر به هندوستان فرستادند...»

ارزش این کتاب و داستان‌ها و وقایع تاریخی مندرج در آن فوق العاده است چه که حاجی میرزا حیدر علی آنچه را خود شاهد بوده نوشته که من جمله سه بار زیارت جمال قدم (بار اول در ادرنه و دو دیگر در مدینه عکا) و زیارت‌های مکرر حضرت عبدالبهاء و دیدار نفوس نامدار امر است. ایادی فقید امرالله جناب ابوالقاسم فیضی تلخیص این اثر مفید و جاودان را تحت عنوان *Stories from the Delight of Hearts* ترجمه فرموده‌اند که در سال ۱۹۸۰ م. توسط مؤسسه مطبوعاتی کلمات پرس به طبع رسیده است.

سوم مکاتیب مختلف حاجی که در نشریات امری بعضی از آنها به چاپ رسیده است.

### خاتمه

جناب حاجی میرزا حیدر علی در طول عمر پربار خود (که از نود تجاوز کرده) به سه خدمت عمده تبلیغ و نشر نفحات الهی، تشویق و تقویت قوه ایمانی یاران به واسطه اسفار متعدد و انتشار

اخبار و بشارت، و بالاخره برافراختن علم میثاق و ردّ و دفع حمله ناقضین عهد و پیمان موفق گردید. این نفس نفیس از مراحل و منازل متعدّد شیخی - بابی با اطمینان گذشته و قدم در وادی ایقان و ایمان به مظهر کلیّ الهی حضرت بهاءالله نهاد و سه بار به زیارت محبوب عالم در ادرنه و عکا (که هر یک چندین ماه طول کشید) فائز گشت و کسب فیض بی پایان نمود. وی پیام الهی را از دشت خوارزم (ترکستان) تا اقلیم مصر و سودان و سراسر کشور ایران و غرب هندوستان (بمبئی و پونه) به گوش نفوس مستعدّه رسانده و در هر جا عده‌ای را به شاهراه حقیقت رهنمون گشته است. ایشان از جمله اوّلین کسانی هستند که استدلالیّه در اثبات امر بدیع نگاشته (دلایل العرفان) و دستخطها و مکاتیب فراوان که حاوی مسائل و مطالب مهمّه امریه و تاریخیّه است از وی به یادگار مانده است.

کتاب بهجت الصدور از جهت اشتمال به مطالب تاریخی و وقایع تلخ و شیرین که دوران طولانی حیات پرنمزش را در بر می‌گیرد بی نظیر می‌باشد. پس از صعود جمال اقدس ابهی چنان که ذکر شد او علمدار میثاق و مدافع ثابت قدم عهد و پیمان بود و در سال‌های آخر حیات به واسطه کهنولت به اشاره حضرت عبدالبهاء مقیم ارض اقدس گردید و زائرین و مجاورین را رفیق شفیق و آموزگاری مشفق و اطفال و جوانان بهائی را معلّم و راهنمایی مهربان بود (و افتخار تعلیم و آموزش حضرت شوقی افندی ربّانی را در کودکی و نوجوانی به دست آورد).

در خلال سفرهای فراوانش رجال معروف علم و سیاست را ملاقات کرد و ندای امرالله را به مسامع بزرگان و حاکمان بسیاری از شهرها رساند و بعضی را تبلیغ نمود. چند تن از مشاهیر خارجی را مثل ادوارد براون در اصفهان و ژنرال گوردن را در خرطوم ملاقات کرد و آنان را تحت تأثیر جاذبه شخصیت و حکمت خویش قرار داد.

### یادداشت‌ها

- ۱- در مصابیح هدایت آمده است: «... طیّ زندگانی چند بار تمنای فوز به شهادت فی سبیل الله را نمود و جمال اقدس ابهی در لوحی از الواحش بیانی تقریباً به این مضمون فرموده‌اند که ما به شهادت تو شهادت می‌دهیم». ر.ک. عزیزالله سلیمانی، مصابیح هدایت، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ج ۱، نشر دوم، ۱۲۱ ب. ص ۹۲.
- ۲- ر.ک. به کتاب یک سال در میان ایرانیان تألیف ادوارد براون:

Edward G. Browne, *A Year Amongst the Persians* (London: Century Publishing Co. Ltd., 1984)

این کتاب سال‌ها قبل توسط ذبیح الله منصوری به فارسی ترجمه شده است. در این کتاب در فصل اصفهان براون شرح ملاقاتش را با یکی از رؤساء معتبر و بنام «بابی» که منظور همان جناب حاجی میرزا حیدر علی است بیان می‌کند. به همین نکته جناب حسن بالویزی اشاره کرده و ملاقات براون را با حاجی میرزا حیدر علی و نیز دیدار سردار انگلیسی جنرال گوردن را در خرطوم با حاجی یادآور شده‌اند. ر.ک.:

H.M. Balyuzi, *Edward Granville Browne and the Bahá'í Faith* (Oxford: George Ronald, 1970), p. 11.

۳- حاجی میرزا حیدر علی، بهجت الصدور، بمبئی، ۱۳۳۲ ه. ق.، ص ۵.

۴- همان مأخذ، ص ۳.

- ۵- همان مأخذ، ص ۶.
- ۶- همان مأخذ، ص ۷ (بهجت اول در ایمان).
- ۷- همان مأخذ، ص ۱۴ (بهجت اول در ایمان).
- ۸- همان مأخذ، ص ۲۲ (بهجت اول در ایمان).
- ۹- همان مأخذ، ص ۲۳ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۰- همان مأخذ، صص ۲۳-۲۴ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۱- همان مأخذ، ص ۲۴ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۲- همان مأخذ، ص ۲۵ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۳- همان مأخذ، ص ۲۵ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۴- همان مأخذ، ص ۴۲ (بهجت اول در ایمان).
- ۱۵- همان مأخذ، ص ۵۳ (بهجت دوم در اشراق ظهور مکلم طور).
- ۱۶- همان مأخذ، ص ۸۶ (بهجت چهارم در مسافرت مصر و اسیری سودان).
- 17- Moojan Momen, *The Bábí and Bahá'í Religions, 1844-1944, Some Contemporary Western Accounts* (Oxford: George Ronald, 1981), pp. 257-258.
- ۱۸- سردار انگلیسی حاکم سودان که بعدها در جنگ با طرفداران متمهدی سودانی کشته شد.
- ۱۹- بهجت الصدور، ص ۱۵۴ (بهجت چهارم در مسافرت مصر و اسیری سودان).
- ۲۰- همان مأخذ، ص ۱۵۸ (بهجت پنجم در مشرف شدن به بقعه مبارکه عکا).
- ۲۱- همان مأخذ، ص ۱۶۳ (بهجت پنجم در مشرف شدن به بقعه مبارکه عکا).
- ۲۲- همان مأخذ، ص ۱۶۴ (بهجت ششم در مسافرت به ایران).
- ۲۳- همان مأخذ، ص ۱۹۷ (بهجت ششم در مسافرت به ایران).
- ۲۴- همان مأخذ، ص ۲۳۳ (بهجت ششم در مسافرت به ایران).
- ۲۵- همان مأخذ، ص ۲۵۷ (بهجت هفتم در مشرف شدن مرتبه ثانی).
- ۲۶- پدر بزرگ نگارنده سید عبدالحسین محزر اصفهانی نیز در اثر مذاکرات تبلیغی با آن بزرگوار مؤمن و به دریافت لوحی از جمال مبارک مفتخر شد.
- ۲۷- بهجت الصدور، ص ۳۱۵ (بهجت هفتم در مشرف شدن مرتبه ثانی).